

بررسی مسئولیت جاهل به قانون در حقوق ایران

حسن پوراللهیار *

چکیده

موضوع مسئولیت جاهل، همواره مورد بحث فقها و حقوقدانان بوده و هست. تعیین حدود مسئولیت شخص جاهل به حکم، مسأله بسیار مهم و تأثیرگذاری در روابط میان اشخاص تلقی می‌شود. فقها و حقوقدانان در مورد حدود مسئولیت شخص جاهل نظرهای متفاوتی دارند. هم در فقه و هم در قوانین موضوعه، بعضاً مسئولیت شخص جاهل تعیین شده است؛ اما با توجه به اصول کلی حقوقی و نیز قواعد مسلم عقلی و شرعی، بایستی برای رفع مسئولیت از شخص جاهل، ملاکهایی ارائه گردد. فرد جاهل به حکم (قانون) را به طور مطلق نمی‌توان مسئول دانست، بلکه باید اندکی قاعده «جهل به قانون رافع مسئولیت نیست» را تعدیل کنیم؛ زیرا یکی از مهم‌ترین اهداف قانون ایجاد و گسترش عدل در جامعه است و همگان وظیفه دارند تا حدی که می‌توانند برای گسترش عدل تلاش کنند.

واژگان کلیدی: جهل، مسئولیت جاهل، قاعده، عدالت، قبح عقاب

مقدمه

عنوان این مقاله «بررسی مسئولیت شخص جاهل به قانون در حقوق ایران» است. سؤال اصلی تحقیق این است که «آیا جاهل به قانون رافع مسئولیت است؟» فرضیه اصلی تحقیق عبارت از «به نظر می‌رسد که جاهل به قانون رافع مسئولیت است». متغیر مستقل «جاهل به قانون» و متغیر وابسته «عدم مسئولیت» است. در فرایند تحقیق به متغیرهای مزاحم «نظم عمومی» و «قانون موضوعه» برخورد می‌کنیم. در این مقاله قاعده «جاهل به قانون رافع مسئولیت نیست» را مورد نقد و بررسی قرار داده‌ایم. هدف ما از بررسی و نقد این قاعده، تبیین جایگاه و نقش آن در نظام حقوقی کنونی ایران و بیان ایرادات و موارد کاربرد آن و در نهایت به دست آوردن ملاک‌هایی برای مسئولیت شخص جاهل است.

«جاهل» در لغت به معنای نادان بودن، نادان شدن، ضد علم، ندانستن، خود را نادان نمودن، نادانی کردن و... آمده است. قانون در لغت به معنای قاعده (دهخدا، نرم‌افزار لغتنامه دهخدا) و در اصطلاح گفته شده که اصل آن (Canon) است که به مقررات موضوعه توسط مقامات کلیسا اطلاق می‌شده است. کلمه قانون معرب کلمه لاتین مذکور است. به هر حال شکی نیست که این کلمه در اصل عربی نیست. در لغت عرب به معنی اندازه و مقیاس اشیاء و قضیه کلیه‌ای که یک رشته جزئیات را بیان می‌کند، آمده است. (لنگرودی، ۷۶، ص ۵۱۷) مسئولیت در لغت مصدر سماعی از مسئول است به معنای تعهد، ضمانت، مؤاخذه و در اصطلاح حقوقی، تعهد قهری یا اختیاری شخص در مقابل دیگری است. (دهخدا، نرم‌افزار لغتنامه دهخدا)، «مسئولیت، تعهد قانونی شخص بر رفع ضرری است که به دیگری وارد کرده است. خواه این ضرر ناشی از تقصیر خود وی باشد یا از فعالیت او ناشی شده باشد.» (جعفری، ۷۶، ص ۶۴۲). نظم عمومی یعنی «مجموعه سازمان‌های حقوقی و قواعد مربوط به حسن جریان امور راجع به اداره یک کشور یا راجع به حفظ امنیت و اخلاق در روابط بین

افراد به طوری که افراد نتوانند از طریق قراردادهای خصوصی از آن تجاوز کنند...» (جعفری، ۷۶، ص ۷۱۷).

معنای قاعده

در علم حقوق معروف است که «جهل به قانون رافع مسئولیت نیست.» جهل به قانون را جهل به حکم نیز می‌گویند. مضمون این قاعده این است که چنین فرض می‌شود که تمام افراد جامعه از احکام و قوانین آگاهی دارند و ادعای جهل نسبت به قانون پذیرفته نمی‌شود. یعنی کسی در مقام اثبات نمی‌تواند بگوید که من در مورد فلان قانون آگاهی نداشتم.

آیت‌الله سید محمد موسوی بجنوردی در کتاب علم اصول می‌نویسد: «از بعد حقوقی، وجوب تعلم قوانین از اصول مسلمة حقوقی است و بر همه مکلفان واجب است که قوانین مدون مصوب مجلس شورای اسلامی را - پس از ابلاغ دولت و لازم الاجرا شدنش با اعلان در روزنامه رسمی - یاد بگیرند و طبق آن عمل کنند. نتیجه مطلب آن است که چنانچه قانونی تصویب شود و لازم الاجراء گردد، کسی حق ندارد بگوید که من این قانون را یاد نگرفته‌ام و نمی‌دانم.» (موسوی بجنوردی، ۷۹، ص ۷۱).

دکتر کاتوزیان در این باره معتقد است که «مصادق بارز فرضهای حقوقی، اطلاع یافتن از قوانین است. ما همه می‌دانیم، قوانینی را که در روزنامه‌ها و یا در روزنامه رسمی منتشر می‌شود، همه مردم نمی‌خوانند ولی اگر اجرای قانون در مقابل هر کسی منوط به اطلاع او، باشد هیچ‌گاه، هیچ قانونی اجرا نمی‌شود. بنابراین فرض شده است که اگر قانون در روزنامه رسمی منتشر شود و پانزده روز از مدت آن بگذرد، همه آگاه به قانون فرض می‌شوند.

این اصطلاح که جهل به قانون، رفع تکلیف نمی‌کند اصطلاح درستی نیست. بلکه باید گفت بعد از آنکه قانون منتشر شد، همه آگاه به قانون فرض می‌شوند. فرق بین فرض و اماره نیز این است که اماره متکی بر غلبه است در حالی که فرض ممکن

است برخلاف غالب باشد. چنان که اطلاع از قوانین برخلاف غالب است. بیشتر مردم ناآگاه می‌مانند و با وجود این مطلع از قانون فرض می‌شوند. برای اینکه نظم عمومی اقتضا می‌کند قانون در مورد همه مردم یکسان اجرا شود.» (کاتوزیان، اهمیت ذاتی و قانون و فنون قانونگذاری، ۷۷).

در این مورد ماده ۲ قانون مدنی مقرر می‌دارد که: «قوانین پانزده روز پس از انتشار در سراسر کشور لازم الاجراست، مگر آنکه در خود قانون ترتیب خاصی برای موقع اجرا مقرر شده باشد.» ملاحظه می‌شود که قانون مدنی مدت زمانی را که پس از گذشت آن مهلت همه مردم آگاه به قانون فرض می‌شوند ۱۵ روز اعلام کرده است. «با این ترتیب قانون پس از ۱۵ روز از تاریخ انتشار در تمام کشور قابل اجرا است و همه آگاه بر آن فرض می‌شوند.» (کاتوزیان، ۷۷ ج ۲، ص ۱۴۶).

قاعده دیگری داریم که عنوانش قاعده «عذر جهل به قانون» است. در این باره دکتر جعفری لنگرودی معتقد است که «اگر فردی در جامعه‌ای از تصویب قانون معین و لازم‌الاجرا بودن آن آگاه نشود نمی‌توان از او توقع داشت که چرا آن قانون را رعایت نکرده است.» ایشان برای جریان این قاعده وجود چهار شرط را الزامی می‌دانند: «۱- قانون معینی به تصویب برسد و لازم الاجراء گردد. ۲- فردی از افراد جامعه نسبت به مفاد آن قانون جاهل باشد. ۳- قانون باید از احکام تکلیفی باشد، نه از احکام وضعی. ۴- قانون باید از قوانین الزامی باشد یعنی یا به صورت امر و یا به صورت نهی باشد.» ولی در ادامه به این نکته اشاره می‌کنند که «قانونگذار، اماره علم افراد را نسبت به قانونی که تصویب شده است اعلان می‌کند.» (لنگرودی، ۸۰، ص ۴۰ و ۳۹)

محل جریان قاعده

این قاعده، اطلاق دارد و تمامی قوانین را شامل می‌شود. همچنین اطلاق قاعده شامل دیگر مفاهیم تشکیل دهنده این قاعده نیز می‌شود. یعنی هرگونه جهل، اعم از جهل بسیط و جهل مرکب و صرف نظر از منشأ جهل، مشمول این قاعده است و به

نظر می‌رسد که در این قاعده، بین جاهل قاصر و جاهل مقصر نیز تفاوتی وجود ندارد و نیز هرگونه مسئولیتی، اعم از مسئولیت مدنی، کیفری، قراردادی، اخلاقی و... مشمول اطلاق این قاعده است. علاوه بر این تمام قوانین، اعم از اینکه شکلی باشند یا ماهوی، کیفری باشند یا حقوقی، مربوط به حق الناس باشند یا حق الله و... مشمول این قاعده هستند. البته قابل ذکر است که هم در فقه و هم در قانون، استثنائاتی بر این قاعده کلی وجود دارد که به آنها تصریح شده است. مثل ماده ۱۱۳۱ قانون مدنی.^۱ دادگاهها نیز غالباً عذر جهل به قانون را نمی‌پذیرند و بین جاهل قاصر و جاهل مقصر فرقی قائل نمی‌شوند.

پس می‌توان گفت که با توجه به اطلاق قاعده که از کلمات مطلقى مانند «جهل»، «قانون» و «مسئولیت» ناشی می‌شود این قاعده شامل تمام افراد مفاهیم موجود در آن می‌شود.

قاعده مذکور در مرحله اثبات مورد استناد قرار می‌گیرد. نه به این معنا که مطلقاً در مرحله ثبوت مسئولیتی تحقق پیدا نمی‌کند بلکه به این معنا که پس از نزاع در مرحله اثبات و برای حل منازعه و تعیین تکلیف به این قاعده استناد می‌شود.

هدف قاعده

هدف از این قاعده تحکیم نظم عمومی (کاتوزیان، ۸۰، ص ۳۹۷)، جلوگیری از هرج و مرج و بلا تکلیفی، احقاق حق اشخاص ذی حق و اجرای عدالت است؛ زیرا اگر به صرف ادعای افراد نسبت به جهل در مورد قانونی معین، این ادعا از آنان پذیرفته می‌شد، تشویش و آشفتگی دستگاه قضایی و به تبع آن جامعه را در بر می‌گرفت و کمتر موضوعی قابل اثبات می‌شد و کمتر ذی حقی به حقش می‌رسید و اکثر احکام تعطیل می‌شدند. برای این منظور از طرف قانونگذار مهلتی نیز تعیین شده است که همان ۱۵ روز است. «قانونگذار ما با انشای ماده ۲ اصلاحی نشان داد که به نظم عمومی بیش از آگاه شدن اشخاص از قانون اهمیت می‌دهد و نمی‌خواهد اجرای قانون در هیچ حالتی بیش از ۱۵ روز به تأخیر افتد.» (کاتوزیان، ۷۷، ج ۲، ص ۱۴۹).

هدف دیگری که از این قاعده قابل تصور است تشویق یا به عبارت بهتر، مکلف نمودن افراد جامعه به فراگیری قوانین است. فقها معتقدند که تعلم احکام بر افراد جامعه لازم و واجب است.

در مورد هدف دوم یعنی وجوب تعلم احکام، باید دید که آیا این وجوب به تعلم قوانین موضوعه نیز سرایت می‌کند یا نه؟ در اکثر کتابهای اصولی و فقهی به این مورد اشاره‌ای نشده است؛ زیرا قوانین موضوعه از مسائل مستحدثه است و در دوران اکثر فقها چنین مسأله‌ای وجود نداشته است تا راجع به آن بحث شود. اما در کتاب «علم اصول» آیت‌الله موسوی بجنوردی تحت عنوان «وجوب تعلم احکام شرعی و قوانین» به این مورد اشاره شده است و ایشان وجوب تعلم احکام شرعی را به قوانین موضوعه نیز سرایت داده‌اند و ملاک تعلم احکام شرعی و قوانین موضوعه را یکی می‌دانند (بجنوردی، ۷۹، ص ۸۷، ۷۱).

اساس قاعده

آنچه که از مطالعه مطالب پیشین روشن می‌شود این است که این قاعده می‌تواند بر دو مبنا استوار باشد ۱- تحکیم نظم عمومی ۲- وجوب تعلم احکام شرعی قبلاً در مورد نظم عمومی تا حدی صحبت شد. به طور خلاصه می‌توان گفت که برخی از حقوقدانان فرض علم افراد و برخی نیز اماره علم اشخاص نسبت به قانون را در مورد این قاعده مطرح کرده‌اند.^۲

اما در مورد مبنای دوم بایستی گفت که در این باره باید ملاک وجوب تعلم احکام را در فقه بررسی کنیم. در این باره بین فقها اختلاف نظر وجود دارد. برخی علت آن را حکم عقل می‌دانند و برخی دیگر مقدمات مفوته^۳ فقها در این باره به احادیث استناد می‌کنند. از جمله این حدیث که: «یزید کناسی از امام صادق(ع) درباره زنی که در ایام عده ازدواج نمود سؤال کرد امام صادق(ع) فرمودند: در جامعه مسلمانان زنی پیدا نمی‌شود که نداند باید عده وفات یا طلاق نگاه دارد. سپس از امام(ع) پرسید: اگر بداند عده بر او واجب است ولی مقدار آن را نداند چه باید

بکند؟ امام صادق (ع) فرمودند: اگر می‌داند که عده بر او واجب است، حجت بر او تمام شده است و باید سؤال کند تا بداند.» (حر عاملی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۳۹۶)

به نظر مرحوم آیت الله خوئی (ره) این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه کسی که بر او حجتی هست باید سؤال کند بنابراین جاهل، موجب سقوط حد نمی‌شود. (موسوی خوئی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۶۹).

عده‌ای دیگر از فقها این نظر را نمی‌پذیرند و معتقدند که حدیث مذکور، تنها به وجوب سؤال کردن دلالت دارد. شیخ محمدعلی کاظمی معتقد است که وجوب تعلم احکام نه از باب مقدمات مفوته است و نه قاعده الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار^۴ بلکه ملاک وجوب تعلم احکام، همان ملاک وجوب فحوص در شبهات حکمیّه است. (کاظمی، ۱۴۰۴ ج ۱، ص ۲۰۴ به بعد)

آیت الله بجنوردی نیز به تفکیک قائل شده‌اند و در برخی موارد، وجوب تعلم احکام و قوانین را از باب مقدمات مفوته می‌دانند و در برخی موارد از حکم عقل. (بجنوردی ۷۹، ص ۸۷). بحث در این مسأله بسیار است. اقوال مختلف فقها در مورد علت وجوب تعلم احکام را از کتاب «زبدة الاصول» سید محمد صادق روحانی جلد ۱ می‌توانید مطالعه کنید.

بحث عقوبت در مورد عدم تعلم احکام

در میان فقها اختلاف نظرهایی وجود دارد مبنی بر اینکه آیا کسی با وجود امکان و استطاعت تعلم، احکام را فرا نمی‌گیرد آیا مستحق عقوبت یا مؤاخذه است یا نه؟ در این خصوص آیت الله بجنوردی می‌نویسد: «در خصوص عقاب و مسأله استحقاق عقاب نسبت به ترک تعلم احکام شرعی و قوانین مدونه سه قول وجود دارد. قول اول این است که ترک کننده مطلقاً مستحق عقوبت است چه ترک تعلم سبب ترک واقع بشود یا موجب ترک واقع نشود... این قول را به مقدس اردبیلی (ره) و صاحب معالم (ره) و صاحب مدارک (ره) نسبت داده‌اند. قول دیگر این است که عقاب ترک تعلم جنبه مطلق ندارد، بلکه در صورتی که موجب ترک واقع بشود...

مطلب مذکور لازمه نظر مرحوم نائینی (ره) است. دیدگاه سوم این است که عقاب مطلقاً نه بر ترک تعلم است و نه در صورتی است که سبب ترک واقع گردد بلکه عقاب بر ترک نفس واقع است و به تعلم کاری ندارد.» (موسوی بجنوردی، ۷۹، ص ۸۶ و ۸۵)

اگر دقت کنیم قبول هر کدام از این سه نظر آثار متفاوتی در بحث ما خواهد داشت. یعنی می‌توان گفت که هر جا که بحث عقوبت به میان آمده است در واقع خود به خود بحث وجوب نیز مطرح خواهد شد. پس باید گفت که تمامی مباحث موجود در این فصل، ارتباط تنگاتنگی با همدیگر داشته و ذکر تمام مباحث فوق، درباره قاعده مورد بحث ضروری است.

اطلاق قاعده

الف : اطلاق واژه جهل

آنچه معلوم است این است که منظور از جهل در این قاعده جهل حکمی است نه جهل موضوعی. به غیر از مورد مذکور، واژه جهل قید نخورده است و باید گفت که به دلیل اطلاق، هرگونه جهلی را شامل می‌شود هم جهل قصوری و هم جهل تقصیری^۵. کمترین موردی که در این قاعده، راجع به اطلاق واژه جهل، قابل انتقاد است این است که حکم قاعده، نسبت به جاهل قاصر و جاهل مقصر یکسان است. درحالی که به نظر می‌رسد که باید میان جاهل قاصر و جاهل مقصر به تفکیک قائل شویم و در موارد خاص جاهل قاصر را مبراً از مسئولیت بدانیم. (اینکه چه مواردی موارد خاص محسوب می‌شود در پایان به آنها اشاره خواهد شد.)

ب : اطلاق واژه قانون

واژه «قانون» در این قاعده اطلاق دارد و هر نوع قانونی را شامل می‌شود. اما منظور از قانون، همان قوانین موضوعه است. در انتقاد نسبت به اطلاق واژه «قانون» باید گفت که قانون، تقسیم‌بندی‌های گوناگونی دارد، اما شاید بتوان گفت که دو نوع تقسیم‌بندی مهم‌تر هستند که آن دو عبارتند از: الف) قوانین امری و قوانین تفسیری

(ب) قوانین ماهوی و قوانین شکلی.

مطمئنناً درجه اعتبار، الزام و اهمیت قوانین امری بسیار بیشتر از قوانین تفسیری است. اما در قاعده مورد بحث ما هیچ فرقی میان این دو نوع قانون لحاظ نشده است در حالی که به نظر می‌رسد که این تفاوت بایستی رعایت می‌شد.

همچنین قوانین ماهوی و شکلی از جهات گوناگون با هم فرق دارند و شاید بتوان گفت که عمده اشکالی که از جهت اطلاق واژه قانون بر این قاعده می‌توان گرفت این است که در این قاعده هیچ تفاوتی بین قانون ماهوی و قانون شکلی به چشم نمی‌خورد. « ضمانت اجرای قوانین ماهوی شدیدتر از قوانین شکلی است. تجاوز به قوانین ماهوی غالباً تجاوز به حقوق افراد است و قابل اغماض نیست، در حالی که عدم رعایت قواعد شکلی غالباً به حقوق مادی افراد لطمه وارد نمی‌آورد و ممکن است با وجود تخلف از آن تصمیم اتخاذ شده درست تلقی شود. » (مدنی، ۷۷، ص ۱۹۰)

به نظر می‌رسد که جهل به قوانین شکلی می‌تواند مورد اغماض قرار گیرد. مثلاً در مورد عدم رعایت اصول مربوط به تنظیم دادخواست، حداکثر ارفاق را برای شخص جاهل به قانون در نظر گرفت، چه بسا به علت عدم ارفاق در چنین مواردی فرد مظلومی که برای گرفتن حقیقش به دادگاه رجوع کرده است مدتهای طولانی معطل شده و در نهایت خسارات غیرقابل جبرانی متحمل شود.

نقد نظریه وجوب تعلم قوانین

احادیثی که در باب وجوب تعلم احکام، به آنها استناد شده است قدر متیقن در مورد احکام شرعی دلالت می‌کنند. ولی آیا می‌توانیم دلالت را به قوانین مدوّه نیز سرایت بدهیم؟ به نظر می‌رسد که به دلیل تفاوت‌های اساسی میان احکام شرعی و اکثر قوانین موضوعه در التزام، رغبت و استطاعت افراد جامعه نسبت به یادگیری و عمل به آنها، و به زبان ساده‌تر تفاوت موضوع، صحیح نیست که به همان اندازه تعلم قوانین موضوعه را نیز واجب بدانیم.

همگان می‌دانند که اهمیت، شیوع و ضمانت اجرای حکمی مانند وجوب نماز یا روزه با اهمیت، شیوع و ضمانت اجرای قانونی مثل قانون آئین دادرسی مدنی یا قانون نظام وظیفه برابر نیست. می‌توان در مقابل کسی که ادعای جهل به ارکان نماز یا عده می‌کند گفت که «هلا تعلّمت» (شیخ طوسی، بی‌تا، ص ۹) ولی آیا می‌شود در مقابل کسی که شرایط شکلی دادخواست را رعایت نکرده، یا اصلاً نمی‌داند که واخواهی چیست و به این دلیل به واخواهی در مهلت مقرر، اقدام نکرده است گفت که باید یاد می‌گرفتی پس چون یاد نگرفته‌ای مسئول هستی؟

هر علمی زبان خاص خودش را دارد. مردم زبان حقوق را بلد نیستند. اگر بگوئیم که تعلّم قوانین واجب است، پس در درجه اول تعلّم زبان قانون نیز باید واجب باشد در حالی که ما نمی‌توانیم از مردم انتظار داشته باشیم که همگی زبان قانون را بفهمند. دانشجویان رشته حقوق در یادگیری زبان حقوق، صدها مشکل دارند، چه برسد به مردم عادی. همواره در تفسیر قانون اختلاف نظرهای زیادی در بین حقوقدانان بروز می‌کند، آن وقت ما انتظار داریم که مردم بدون هیچ ابهامی قانون را درک کنند. در حالی که در مورد احکام شرعی این گونه نیست و مردم تا حد زیادی زبان شرع را بلد هستند و رغبت زیادی به یادگیری آن نشان می‌دهند. «همچنین در صورتی که متن قانون مبهم است و معنایی را که عموم از آن فهمیده‌اند با تعبیر قاطع دیوان کشور منافات دارد، نپذیرفتن ادعای جهل به قانون ظالمانه به نظر می‌رسد و عدالت اقتضا می‌کند که در این گونه موارد نیز محاکم به ادعای جاهل رسیدگی کنند؛ چنان که دادگاه‌های فرانسه نیز به خاطر رعایت همین عدالت، با شرایطی ادعای جهل را می‌پذیرند و غالب نویسندگان فرانسوی از این رویه طرفداری کرده‌اند.» (کاتوزیان، ۸۱، ص ۱۶۶).

فرق مهم دیگری که میان قوانین موضوعه و احکام شرعی وجود دارد این است که اکثر احکام شرعی سالیان سال است که ثابت مانده‌اند و در جامعه تبلیغ شده‌اند، اما قوانین همواره دستخوش تغییر و تحول بوده‌اند و در مقایسه با احکام شرعی از

قدمت بسیار کمی برخوردارند. در طول چند دهه اخیر، قوانین زیاد و بسیار پیچیده‌ای وضع شده‌اند که حتی در صورت رغبت و قدرت افراد جامعه نسبت به فراگیری آنها باز هم نمی‌توان تعلم تمام قوانین را بر مردم واجب دانست.

نکته دیگر در این باره به ساختار و ماهیت احکام شرعی و قوانین مربوط می‌شود. ماهیت اکثر احکام شرعی به گونه‌ای است که تقریباً متوجه تمام افراد جامعه است و در باورهای دینی مردم ریشه دارد و به این دلیل، در میان عموم مردم از جایگاه ویژه‌ای برخوردار هستند، پس لازم و واجب است که همگان آنها را یاد بگیرند. اما درست برعکس، احکام قوانین موضوعه اکثراً ناظر به گروه خاص یا روابط خاصی میان مردم هستند و ریشه در باورهای مردم ندارند (البته به استثنای احکامی که عیناً از متن احکام شرعی که به آخرت انسانها مربوطند، به قوانین راه یافته‌اند). همچنین، اکثر احکام شرعی همواره مبتلا به بوده و مردم بسیار زیادتر از قوانین موضوعه با آنها سرو کار دارند، که نمونه بسیار با ارزش نماز است. پس هیچ کس نمی‌تواند نسبت به احکام نماز ادعای جهل کند. حتی فقها در مواردی ادعای جهل نسبت به این چنین احکامی را نیز قابل استماع می‌دانند. «در فقه، جهل به قانون را در حدود معقول پذیرفته‌اند، مثلاً اگر کسی تازه مسلمان شود و دعوی جهل به قانون کند (نظیر کسی که چند روز تابعیت ایران را بپذیرد و مدعی جهل به قانون شود) و یا در بادیه‌های دور دست زندگی کند.» (جعفری، ۸۰، ص ۲۰۳).

در مورد اطلاع افراد جامعه از وجود احکام شرعی نیز بایستی اذعان کرد که قابل مقایسه با اطلاع مردم از قوانین نیست و اصلاً، طرق انتشار احکام شرعی بسیار زیادتر و قویتر از طرق انتشار قوانین است.

در مورد آگاهی مردم از قانون، همین نکته بس که اکثر افراد جامعه اصلاً نمی‌دانند که باید قانون را بلد باشند و نمی‌دانند که جهل به قانون، رفع مسئولیت نمی‌کند.

علم قاضی جزو هیچکدام از این دو نیست. مانند: فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «انما اقاضی بینکم بالبینات و الایمان و بعضکم الحن بحجته من بعض» (حر عاملی، ج ۱۸: ۱۶۹، ح ۱) و فرمایش علی علیه السلام: «احکام المسلمین علی ثلاثه: شهادة عادل او یمین قاطعة او سنة ماضية من ائمة الهدی» (همان: ۱۶۸، ح ۶) و یا گفته شد: «روایاتی ادله اثبات دعوی را چهار چیز قرار می دهند و علم قاضی جزو آنها نیست و آن چهار چیز عبارتند از: شهادت دو مرد عادل، یا شهادت یک مرد و یک زن، شهادت یک مرد و به ضمیمه قسم مدعی و یا قسم مدعی علیه» (طباطبایی یزدی، ج ۳: ۳۲) جوابشان این است آنها طبق بیان سابق تخصیص خورده اند و ادله دیگری وجود دارند که حجیت علم حسی و حدسی متعارف، قاضی را از روایات مذکور تخصیص می زنند و این ادله در مباحث این نوشتار مورد استناد قرار گرفتند. بیان اخیر، جواب نظریه تفصیل ابن جنید هم می باشد، زیرا او علم قاضی منصوب را در حقوق الله حجت می داند، ولی در حقوق الناس حجت نمی داند و چنین استدلال می کند:

« خدا حقوقی را برای مؤمنین واجب کرده است و آنها این حقوق را در میان خود، کفار و مرتدین از بین می برند؛ مانند: موارث و مناکح و خوردن ذبائح. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر واقعیت کفر و اسلام آنها علم داشتند، ولی احوال آنها را برای مسلمانان بیان نمی کردند و مسلمانان را از مناکح و خوردن ذبائح کفار و مرتدین باز نمی داشتند و این دلیل بر عدم حجیت علم قاضی (در حقوق الناس) است.» (نجفی، ج ۴۰: ۸۷)

جواب ابن جنید این است که مدار تکلیف قاضی بر اساس علمی است که از مبادی حسی و حدسی متعارف حاصل می شود، لذا اگر علم قاضی از طریق حدس غیر متعارف و علوم غیبی نظیر الهام و وحی و علم معصوم به امور غیبی تحصیل شود و قاضی از این طریق کفر، فسق و قاتل بودن کسی را به دست آورد، بر این علم قاضی تکلیفی مترتب نمی شود.

می‌شوند...» (کاتوزیان، اهمیت ذاتی قانون و فنون قانونگذاری، ۷۷). اما اشکال در این است که فرض علم اشخاص به قانون با این اوضاع و شرایطی که عرض کردیم حتی پنج درصد هم با واقع مطابق نیست. به نظر می‌رسد که اگر ما بخواهیم امری را موجود فرض کنیم آن امر لااقل باید تا حدی - هر چند کم - با واقع، مطابق باشد اما نه این قدر کم که نزدیک صفر (عدم) باشد.

در مورد تحکیم نظم عمومی و حمایت از آن باید گفت همان طور که نظم عمومی در برخی مواقع ایجاب می‌کند که افراد را آگاه به قانون فرض کنیم، در برخی مواقع هم ایجاب می‌کند که سخن مدعی جهل را استماع کنیم و در صورتی که جهل وی ثابت شود او را از مسئولیت بری بدانیم؛ زیرا عدالت و اخلاق، این را حکم می‌کند. (برخی از مواردی که شایسته است در آنها سخن مدعی جهل را بپذیریم در بخش پایان خواهد آمد).

ایرادات فقهی

در فقه و اصول دلایل متعددی داریم که فرد جاهل را از مسئولیت مبرا می‌کنند که برخی از آنها عبارتند از: الف) حدیث رفع ب) قاعده قبح عقاب بلا بیان ج) آیه «لا یكلف الله نفساً الا ما آتاها»

شکوه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رساله جامع علوم انسانی

الف: حدیث رفع

این حدیث به حضرت محمد (ص) منسوب است. متن حدیث این گونه است که: «رفع عن امتی تسعه: الخطا و النسیان و ما استکروهوا علیه و ما لا یطیقون و ما لا یعلمون و ما اضطرروا الیه و الحسد و الطیره و التفکر فی الوسوسه فی الخلق ما لم ینطق بشفه» (مجلسی، ۱۴۰۳ ج ۲، ص ۲۸۰).

معنای حدیث این است که پیامبر (ص) فرمودند که حکم نه چیز از مسلمانان برداشته شده که عبارتند از: اشتباه و فراموشی و... آنچه که می‌دانند و... عبارت «ما لا یعلمون»، حاکی از عدم مسئولیت جاهل است.

طبق حدیث رفع اگر مکلف نسبت به وجود حکمی (چه تکلیفی و چه وضعی)، جاهل باشد حکم آن از وی برداشته می‌شود. آیت الله فاضل لنکرانی در مورد دلالت حدیث رفع می‌گوید: «مهمترین دلیلی که در ارتباط با برائت شرعی مطرح شده، حدیث رفع است.» از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که فرمود: «رفع عن امتی تسعه: ... و ما لا یعلمون ... یعنی آنچه که امت نسبت به آن جاهلند و نتوانسته‌اند نسبت به آن علم یا طریق علمی پیدا کنند، از آنان برداشته شده است.» «ما» «ی» موصوله در «مالایعلمون» عمومیت دارد و عمومیت آن در محدوده چیزهایی است که وضع و رفعش به دست شارع است. چیزی که نامعلوم شد و عنوان «مالایعلمون» بر آن صدق کرد، شارع - به مقتضای حدیث رفع - آن را رفع کرده است. رفع در مقابل جعل است یعنی گویا شارع از جعل یک چنین اموری رفع ید کرده است. و همان طور که در مورد شک در احکام تکلیفیه، حدیث رفع می‌آید و حکم را بر می‌دارد، در مورد شک در احکام وضعیه نیز حدیث رفع می‌آید و حکم را بر می‌دارد.» (فاضل، بی تا، جلد ۴، ص ۱۵۳). البته نه به این معنا که تکلیفی وجود ندارد بلکه حکم آن تکلیفی که شخص نسبت به آن جاهل است، از وی رفع می‌شود. ممکن است که علت جهل، نرسیدن تکلیف به شخص باشد و در ما نحن فیه همان طور که قبلاً ذکر شد عملاً قوانین مصوب مجلس به طور شایسته و فراگیر به اطلاع مردم نمی‌رسد. *تال جامع علوم انسانی*

ناگفته نماند که حدیث رفع و یا قاعده قبح عقاب بلایان در صورتی فرد جاهل را از مسئولیت معاف می‌کنند که فرد به اندازه منطقی، دنبال تکلیف گشته و به اصطلاح، فحص کرده باشد. حتی در صورت فحص و جستجو نیز به نظر ما به علت مشکلات فهم قانون (آنچه که قبلاً اشاره گردید)، باز هم افراد عادی (اکثر جامعه) از فهم قانون عاجزند و این همان نکته‌ای است که بخش دیگری از حدیث رفع به آن اشاره کرده است که آن عبارت «مالا یطیقون» است یعنی «هر چه که توانائی آن را نداشته باشند.»

علما غیر از حدیث رفع به حدیث دیگری نیز در باب اصل برائت، استناد کرده‌اند که آن نیز شخص جاهل به قانون را فاقد مسئولیت می‌داند. حدیث مذکور چنین است: «الناس فی سعه مالا یعلمون»، یعنی «مردم در سعه و آزادند و در تنگنا نیستند در مدتی که علم به تکلیف ندارند... (یا) مردم در تکلیفی که آن را نمی‌دانند در سعه و آزادند.»

ب. قاعده قبح عقاب بلا بیان

قاعده قبح عقاب بلا بیان یک قاعده عقلی است. یعنی اگر تکلیفی به مکلف ابلاغ نشود و مکلف خلاف آن تکلیف رفتار کند، عقل انسان حکم می‌کند که عقاب یا مؤاخذه این فرد کار قبیحی است، چون او نسبت به تکلیف جاهل بوده است. همان طور که پیش از این توضیح داده شد تکلیفی که از قوانین مصوب متوجه اشخاص می‌شود به آنها به طور صحیح ابلاغ نمی‌شود و اگر هم برخی از تصویب قانون اطلاع یابند، چون قدرت فهم صحیح آن را ندارند، مثل جاهل به قانون هستند. «این قاعده عقلی می‌گوید: قبل از آنکه شارع و قانونگذار، قوانین و تصمیمات خود را به اطلاع مردم برساند، نمی‌تواند به دلیل تخلف از آن کسی را کیفر دهد. این قاعده مورد قبول عقلای عالم است.» (ولایی، ۷۴، ص ۲۶۵). در این مورد، آیت الله لنگرانی می‌گوید: «ما وقتی به عقل مراجعه می‌کنیم می‌بینیم عقل یک قاعده مسلمی به نام قبح عقاب بلا بیان» دارد. عقل وقتی قاعده‌ای را تبیین می‌کند با دقت آن را مورد بررسی قرار می‌دهد و این‌گونه نیست که همانند عرف دارای مسامحه باشد. عقل می‌گوید: «عقاب بلا بیان قبیح است». یعنی اگر تکلیفی برای مکلف نامعلوم باشد، مولا نمی‌تواند او را عقاب کند روشن است که عقاب در مورد مخالفت تکلیف مطرح است، پس معلوم می‌شود که تکلیف متوجه به این جاهل است.

عقل «عقاب بلا بیان» را قبیح دانسته نه «تکلیف بلا بیان» را. اگر «تکلیف بلا بیان» را قبیح می‌دانست ما استفاده می‌کردیم که علم و بیان، شرطیت برای خود تکلیف دارد و انسان جاهل مکلف نیست. ولی مشاهده می‌کنیم عقل - با آن دقتی که دارد -

مضاف الیه قبح را «عقاب» قرار می‌دهد و عقاب در جایی مطرح است که مخالفت صورت گرفته باشد، پس مسأله مخالفت هم به عبارت اضافه می‌شود، یعنی در حکم می‌کند به «قبح عقاب بر مخالفت تکلیف مجهول» و این عبارت بدان معناست که انسان جاهل هم مکلف است و ممکن است مخالفت تکلیف از او سر بزند. بنابراین در اصل مسأله تکلیف فرقی بین عالم و جاهل وجود ندارد. بله، عقل می‌گوید: در عین این که تکلیف عامّ گریبان جاهل را می‌گیرد ولی در صورتی که مخالفت کند، عقاب او قبیح است. آیه شریفه (و ما کنا معذّبین حتی نبعث رسولا) (سوره اسراء، آیه ۱۵) نیز همین حکم عقل را بیان می‌کند. چرا نفرمود: «و ما کنا مکلفین حتی نبعث رسولا»؟ آیه شریفه می‌گوید: ما تا بعث رسول را - که کنایه از بیان تکلیف و علم عبد به تکلیف است - انجام ندهیم کسی را عذاب نمی‌کنیم.» (فاضل، بی‌تا، ص ۱۰۴).

ج: «آیه لا یكلف الله نفساً الا ما آتاها»

اصولیون در باب اصل برائت به آیه شریفه «لا یكلف الله نفساً الا ما آتاها» (سوره طلاق آیه ۳) استناد کرده‌اند. یعنی «خداوند تکلیفی بر کسی نخواهد کرد، مگر به حکمی که به مردم رسیده باشد.» (ولایی، ۷۴، ص ۸۰).

اگر چه مورد آیه انفاق مال است ولی چون حضرت امام صادق (ع) بر عدم وجوب معرفت پیش از بیان، به این آیه استناد نموده‌اند این استشهاد، قرینه است بر اینکه این آیه قصد بیان یک قاعده کلی را دارد. در میان اهل لغت، ایتاء به معنی اعطاء است و در قرآن و نیز در محاورات مردم ایتاء به معنی اعطاء استعمال شده است. اعطای تکلیف عبارت است از رساندن و وصول تکلیف به مکلفین. (حیدری، ۷۸، ص ۲۸۰ و ۲۸۱). همان طور که واضح و روشن است به علت مشکلات رساندن و فهم قانون، نمی‌توان ادعا کرد که قانون، به اطلاع عموم می‌رسد. پس این آیه نیز اشکال دیگری را که به قاعده مورد بحث ما وارد است، روشن می‌کند.

شرایط رفع مسئولیت از جاهل

در این قسمت به سه مورد از شرایط رفع مسئولیت از جاهل اشاره می‌کنیم که عبارتند از: الف : عدم آسیب به نظم عمومی ب : عدم تقصیر جاهل در تعلم قانون ج : حسن نیت جاهل

الف : عدم آسیب به نظم عمومی

همچنان که در بخشهای گذشته این فصل اشاره کردیم اجرای قاعده « جهل به قانون، رافع مسئولیت نیست» در تمام موارد جهل به قانون نمی‌تواند کار صحیحی باشد؛ زیرا این عمل با روح عدالت و انصاف ناسازگار است و گسترش ناراضیاتی عمومی از دستگاه قضائی کشور را موجب می‌شود. اما از طرف دیگر نمی‌توان ادعای جهل به قانون را در تمام موارد پذیرفت؛ زیرا همان طور که قبلاً اشاره شد چنین کاری موجب ایجاد هرج و مرج در دستگاه قضایی و به تبع آن جامعه می‌شود و در واقع، نظم عمومی را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد.

حال باید دید که پذیرفتن عذر جهل به قانون در چه مواردی به نظم عمومی آسیب نمی‌زند. اکثر قوانین آمره (امری) با نظم عمومی، رابطه تنگاتنگی دارند و نباید در اجرای این چنین احکامی، سستی نشان داد. اما همه قوانین آمره، این خصوصیت را ندارند و بخشی از آنها به نظم عمومی ارتباط ندارد. « قوانین راجع به نظم عمومی، اخص از قوانین الزامی است؛ یعنی نقض هر قانون الزامی، عنوان مخالفت با نظم عمومی را ندارد، چنان که بیع با صغیر، مخالف قوانین اهلیت (که از مقررات الزامی است) است؛ ولی مخالف نظم عمومی نیست. پس نظم عمومی مدلول مقرراتی است که قوام و بقای ذات و حیثیت و منافع یک ملت به حمایت از آن مقررات بستگی دارد.» (جعفری، ۸۰، ص ۷۱۷).

قوانین تفسیری (تکمیلی) اکثراً به نظم عمومی مربوط نیستند و پذیرفتن ادعای جهل به قانون در مورد اجرای چنین قوانینی، به نظم عمومی لطمه‌ای نمی‌زند. اما ممکن است که به حقوق طرف مقابل فرد جاهل لطمه بزند و اگر به حقوق افراد هم

ضرری وارد نسازد کار درست‌تر قبول ادعای جاهل از شخص جاهل به قانون است، به ویژه اینکه شخص مزبور جاهل قاصر باشد یا فرد دارای حسن نیت باشد. در مورد چگونگی اجرای قاعده در قوانین شکلی و ماهوی می‌توان گفت که قوانین ماهوی، چون ایجاد کننده حق هستند و ضمانت اجرای شدیدتری دارند تجاوز به آنها اکثراً تجاوز به حقوق افراد است و قابل اغماض نیست. در صورتی که قوانین شکلی بیشتر ناظر به تشریفات، ترتیب دادرسی و... هستند و تجاوز به آنها غالباً تجاوز به حقوق اشخاص نیست. (مدنی، ۷۷، ص ۱۹۰) پس بهتر است که عذر جاهل به قوانین شکلی را قبول کرده و فرد جاهل را فاقد مسئولیت بدانیم، مخصوصاً اگر فرد جاهل، جاهل قاصر باشد. زیرا در این صورت نه تنها به نظم عمومی آسیبی وارد نمی‌آید بلکه اکثر اوقات به اجرای واقعی عدالت منجر می‌شود و موجبات رضایت مردم از دستگاه قضایی را فراهم می‌کند.

ب، عدم تقصیر جاهل در تعلم قانون

در طول تحقیق به این موضوع اشاره گردید که باید در مورد مسئولیت جاهل قاصر و جاهل مقصر به تفکیک قائل شد و تا جایی که امکان دارد جاهل قاصر را فاقد مسئولیت دانست. زیرا اگر شخصی با وجود موقعیت و توانایی یادگرفتن قانون به یادگیری آن اقدام نکند، در هر حال، مسئول هر لطمه و زیانی است که در اثر جلهش، به خود یا به دیگران وارد می‌آورد. اما اگر کسی موقعیت و توانایی تعلم قانون را نداشته باشد باید اصل را بر مسامحه بگذاریم و تا حدی که به حقوق دیگران لطمه نزنند آن فرد را رها از مسئولیت بدانیم.

البته تاکنون مواردی وجود داشته که دادگاهها نسبت به خطاهای جاهل قاصر با اغماض برخورد کرده‌اند. اما این کافی نیست. مثلاً اگر یک فرد بی‌سواد که در یک روستای دور دست زندگی می‌کند محکوم علیه حکم غیابی واقع شود و در مهلت مقرر به واخواهی اقدام نکند و ادعای جاهل به قانون در مورد مهلت یا ماهیت واخواهی کند باید تا حد ممکن، ادعای جاهل به قانون وی را پذیرفت، زیرا که شواهد و قرائن

بیانگر این است که ادعای وی صحیح و منطقی است. در صورتیکه در چنین موقعیتی او را مسئول بدانیم، تکلیفی فوق طاققت کرده‌ایم.

ج : حسن نیت جاهل

شرط دیگر، حسن نیت شخص جاهل است. اگر جاهلی که سبب ورود زمان به حقوق اشخاص دیگر شده است دارای حسن نیت باشد باید تا حدی که به حقوق دیگران لطمه نزند وی را از مسئولیت مبرا دانست. درست است که در مورد تلف قصد اتلاف تأثیری در مسئولیت یا عدم مسئولیت تلف کننده ندارد و شخص در هر حال باید جبران خسارت کند، اما در دیگر موارد مسئولیت که اتلاف مال تلقی نمی‌شود باید جاهل با حسن نیت را مبرا از مسئولیت دانست یا لاقلاً تخفیف مسئولیت داد (مثلاً در مورد جهل به مقررات شکلی تنظیم و ارائه دادخواست).

« هرگاه هدف قانونگذار حمایت از کسانی باشد که عمل ارادی را به اشتباه انجام داده‌اند، یا مقصود از وضع قانون حفظ منافع اشخاصی باشد که با حسن نیت مرتکب عمل نامشروعی شده‌اند، ادعای جهل به قانون پذیرفته خواهد شد زیرا اگر در این موارد نیز ادعای جاهل پذیرفته نشود، مقصود قانونگذار و هدف از وضع قانون تأمین نخواهد شد؛ یعنی پذیرفتن ادعای جهل با اجرای درست قانون منافات دارد.» (کاتوزیان، ۸۱، ص ۱۶۵).

البته در مورد تمام ملاک‌های رفع مسئولیت از شخص جاهل به قانون، اثبات جهل، نوع و سبب جهل برعهده مدعی جهل است.

نتیجه‌گیری

آنچه به عنوان نتایج تحقیق می‌توان به آنها اشاره کرد عبارتند از:

- ۱) قاعده « جهل به قانون رافع مسئولیت نیست » یک قاعده کلی است و اطلاق دارد و این اطلاق قاعده ایراد اصلی آن است.
- ۲) نظری که بحث فقهی وجوب تعلّم احکام شرعی را به قوانین موضوع سرایت می‌دهد اشکال دارد و قابل قبول نیست.

۳) مهمترین اساس و هدف قاعده، تحکیم نظم عمومی است. ولی عدم اجرای قاعده در برخی شرایط ویژه، موجب به هم خوردن نظم عمومی نمی‌شود.

۴) وسیله نشر قوانین مصوب در جامعه (روزنامه رسمی)، طریق مناسبی برای این امر نیست و از قدرت اطلاع رسانی خوبی برخوردار نیست.

۵) مهلتی که پس از سپری شدن آن، اشخاص عالم به قانون جدید فرض می‌شوند (۱۵ روز) با در نظر گرفتن طریق انتشار و ساختار علمی و فرهنگی جامعه، مهلت بسیار کمی است. البته در مورد ارگانهای مجری قانون، این موضوع صدق نمی‌کند و به محض ابلاغ، آنها باید مکلف به اجرای آن باشند.

۶) قاعده عقلی قبح عقاب بلایان، حدیث رفع، برخی آیات قرآن و دلایل دیگر روائی و... شخص جاهل را فاقد مسئولیت می‌دانند و عقاب یا مواخذه کسی که تکلیف به او نرسیده است را قبیح می‌شمارند. البته انسان باید تا حد معقولی دنبال تکلیف بگردد.

۷) شارع تکلیفی که فوق طاقت مکلف است (تکلیف مالایطاق) نمی‌کند. حصول علم نسبت به قانون، ملازمه با علم به زبان قانون (حقوق) دارد در حالی که اکثریت جامعه زبان قانون را بلد نیستند پس تکلیف آنها به فراگیری قانون، تکلیف مالایطاق است.

۸) درست است که اگر فرض علم افراد نسبت به قانون نشود نظم عمومی با خطر مواجه می‌شود، اما باید قبول کرد که فرض یک چیز، لاقبل باید اندکی مطابق واقع باشد. در صورتی که در جامعه ما عده بسیار کمی از مردم به طور کاربردی با قانون آشنایی دارند.

۹) معیارهایی مانند عدم لطمه به نظم عمومی و اخلاق حسنه، عدم تقصیر جاهل در یادگیری قانون، حسن نیت جاهل و... می‌توانند برای رفع مسئولیت از جاهل معیارهای مناسبی باشند.

۱۰) در شرایط فوق، جاهل به قانون را در صورتی می‌توان پذیرفت که اولاً شخص جاهل، جاهل خود به علاوه دیگر شروطی که لازم است را ثابت کند و ثانیاً این موضوع به حقوق اشخاص دیگر لطمه‌ای وارد نسازد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشتها

۱) خیار فسخ فوری است و اگر طرفی که حق فسخ دارد بعد از اطلاع به علت فسخ، نکاح را فسخ نکند خیار او ساقط می‌شود به شرط اینکه علم به حق فسخ و فوریت آن داشته باشد. تشخیص مدتی که برای امکان استفاده از خیار لازم بوده به نظر عرف و عادت است.

۲) ر.ک. بخش اول همین فصل.

۳) مقدمات مغوته عبارت از چیزهایی است که اگر مکلف آنها را پیش از زمان واجب (ذی المقدمه) انجام ندهد واجب در زمان خودش محقق نشود، اصل وجوب این مقدمات که بر آنها اطلاق مقدمات مغوته شده است بین اندیشمندان اصولی مسلم است هیچ گونه اختلافی وجود ندارد و تنها اختلاف آنان در طرق و راههای این حکم است. (جناتی، ص ۲۷۷).

۴) معنی قاعده این است که اگر مکلف، به اختیار خود، خویشتن را در فعل حرامی قرار دهد و در آن هنگام به خاطر وقوع در عمل ممنوع، واجبی از او فوت شود، مستوجب عقاب خواهد بود. چون عمل وی (قرار دادن خویش در عمل ممنوع)، تکلیف (انجام واجب) و عقاب را از او رفع نمی‌کند. مثال معروفی که برای این قاعده زده‌اند عقاب شخصی است که به خاطر عمل غصب، وارد مکان غصبی شده و وقت نماز به پایان رسیده و وی به دلیل عدم صحت نماز در چنین موقعیتی نتوانسته نمازش را بخواند و واجب از او فوت شده است. چنین شخصی مستوجب عقاب است. چون با اراده خود، عاجز از امتثال امر شارع شده است. (مصطفوی، ۱۴۲۱ ه.ق، ص ۷۰ و ۶۹).

۵) جهل در یک تقسیم‌بندی بر دو نوع است: قصوری و تقصیری. جاهل قاصر به کسی گفته می‌شود که به دلیلی از درک و تعلم تکلیف، عاجز است و در مقابل، جاهل مقصر به کسی گفته می‌شود که احکام و وظایفش را به دلیل سهل‌انگاری و سستی نمی‌آموزد. (مرتضوی ۱۴۱۲ ه.ق، ص ۲۵۰)

منابع

- قرآن کریم.

- ۱) جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۷۶، چاپ ۸.
- ۲) جعفری لنگرودی، محمدجعفر؛ مقدمه عمومی علم حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۸۰، چاپ ۶.
- ۳) جناتی، محمدابراهیم؛ منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، نرم افزار جامع فقه اهل البيت (ع).
- ۴) حرّ عاملی، محمدبن حسن؛ وسائل الشیعه، بیروت، نشر احیاء التراث العربی، بی تا.
- ۵) حیدری، علینقی؛ اصول الاستنباط، سیدمحمد تقی علوی، تبریز، نشر آذربایجان، ۷۸.
- ۶) دهخدا، نرم افزار لغتنامه علامه دهخدا.
- ۷) طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن؛ الامالی، قم، نشر دار الثقافة، ۱۴۱۴ ه.ق.
- ۸) فاضل لنکرانی، محمد؛ تشریح الاصول (درسهای خارج اصول)، تقریر و تحقیق و تنظیم حجج الاسلام محمود ملکی اصفهانی و سعید ملکی اصفهانی، قم، بی تا.
- ۹) کاتوزیان، ناصر؛ فلسفه حقوق جلد ۲، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۷۷، چاپ ۱.
- ۱۰) کاتوزیان، ناصر؛ قواعد عمومی قراردادها جلد ۱، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۸۰، چاپ ۵.
- ۱۱) کاتوزیان، ناصر؛ مقدمه علم حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۸۱، چاپ ۳۰.
- ۱۲) کاظمی خراسانی، محمدعلی، فوائد الاصول جلد ۱، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ ه.ق.
- ۱۳) مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار جلد ۲، بیروت، موسسه وفاء، ۱۴۰۳ ه. ق چاپ ۲

- ۱۴) مدنی، سیدجلال‌الدین، مبانی، وکلیات علم حقوق، تهران، انتشارات پایدار، ۷۷، چاپ ۵.
- ۱۵) مرتضوی لنگرودی، محمدحسن؛ الدرالنضید فی الاجتهاد و الاحتیاط و التقلید جلد ۱، قم، موسسه انصاریان ۱۴۱۲ه.ق، چاپ ۱.
- ۱۶) مصطفوی، محمدکاظم؛ القواعد - مائه قاعده فقهیه، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ه.ق، چاپ ۴.
- ۱۷) موسوی بجنوردی، سیدمحمد؛ علم اصول، تهران، موسسه چاپ و نشر عروج، ۷۹، چاپ ۱.
- ۱۸) موسوی خوئی، سیدابوالقاسم؛ مبانی تکمله المنهاج جلد ۱، نجف، چاپخانه آداب، بی‌تا.
- ۱۹) ولایی، عیسی؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، تهران، نشرنی، ۷۴، چاپ ۱.
- مقاله**
- کاتوزیان، ناصر؛ اهمیت ذاتی قانونی و فنون قانونگذاری، نشریه داخلی کانون وکلای دادگستری مرکز، تیرماه ۱۳۷۷، شماره ۲۴.
- پایگاههای اینترنتی: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۱) سایت کانون وکلای دادگستری : www.iranbar.com
- ۱) سایت آیت الله فاضل لنگرانی lankarani.Org/Persian/doros/index1.html